



<http://www.arianaafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۵/۲۸

م. اسحاق نگارگر

رشوه های گزافِ امریکا به جنگسالاران افغان

فصل هشتم

کرستینا لم سوداگران ویرانه ها

بازگشت جنگسالاران

بخش سوم

در سرپای مملکت داستان بر همین منوال بود. اسماعیل خان خویشتن را امیر هرات و پنج ولایت غربی اعلام کرده بود. در شمال جنگسالار ازبک جنرال دوستم با خفک کردن صدها اسیر و زندانی طالب در کانتینر های ترانسپورتی فلزی بر فهرست بیدادگری های قبیلی خود افزوده و برای کنترل حوزه نفوذ بیشتر با رقیب تاجک خود محمد عطا جنگ و کشمکش داشت. یک قومندان دیگر تاجک جنرال داود داود بر گنڈز و شمال شرق تسلط یافته بود. در هزاره جات مرکزی جنگسالاران شیعه محمد محقق و کریم خلیلی فرمانروا بودند. در کابل و حوزه جنوب شرق عنصری که من او را مخوف تر از دیگران یافتم عبدالرسول سیاف ریش سفید وهابی با اعلامیه های عجیب خود معرکه دار صحنه بود. او می گفت:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بُود بر گوسفندان

سیاف بنیاد گراترین شان در میان هفت تن رهبر مجاهدین بود. مردی که عرب ها را برای اشتراک در جهاد ضد شوروی فرا خوانده بود و از مدت ها پیش انگشت انتقادش به سوی امریکا دراز بود. سیاف دروغ یار است به تروریست ها دست امداد دراز می کرد و خوب می دانست که در میان شان کی کی است. کمپ او در پشاور بود که رمزی یوسف را تربیت کرد؛ مردی که تلاش ورزید در سال ۱۹۹۳ مرکز تجارت جهانی را منفجر کند. گزارش کمسیون یازده سپتمبر سیاف را به عنوان دوست و مشاور یوسف کاکای خالد شیخ محمد طراح یازدهم سپتمبر نام برده است. از سال ۱۹۸۰ بدین سو دوست نزدیک ابن لادن نیز بوده است و از او به نام مُرغ طلائی اش نام می بُرد. که در انتقالش به افغانستان در سال ۱۹۹۶ نقش عمده داشت. بدون سیاف شاید حادثه یازدهم سپتمبر هرگز رخ نمی داند. من چندان مطمئن نیستم که امریکاییان از نقش او خبر نداشتند یا بدان اهمیت ندادند. هر کدامش که باشد او به کمک امریکا خانه خود را در وادی زیبای پغمان که به فاصله یک ساعت در غرب کابل قرار دارد و کوه هایش همیشه گلاهِ سیمگون برف بر سر دارند پس گرفت.

تفنگداران او خیلی زود در منطقه فضای ترور و وحشت را بر مردم محلی مسلط نمودند و بر عروسی های مردم که در آن ساز و سرود می بود حمله و ملکیت های شان را مصادره می کردند. سیاف اشخاص نزدیک به خود را به

ریاستِ پولیس و قضایِ وردک و غزنی گماشت و قوماندانِ او ملا تاج محمد والی کابل مقرر شد. و معنای آن اینکه مردانِ او که مسلح به کلشنیکوف و نارنجک بودند چکِ سفید به دست داشتند و می توانستند در غربِ کابل خانه ها را تاراج و بر زنان تجاوز های جنسی نمایند.

در شرقِ کرزی دین محمد را که برادرِ عبدالحق فقید است به حیثِ والی ننگرهار گماشته بود ولی قُدرتِ اصلی در دستِ حضرت علی و قزلاغ هایش بود. در همسایگیِ ننگرهار یعنی پکتیا کرزی جنگسالاری را به نام پاچا خان خُدران والی مقرر کرده بود ولی مردم برای خود دیگری را والی برگزیده بودند و از قبولِ والی کرزی سر باز زدند. پاچا خان و رزمندگانِش تلاش کردند که با توسل به زور راه خویش را به مقر ولایت باز کنند و در نتیجه این برخورد ها از فیروزی تا می ۲۰۰۲ بسیار مردم جان باختند. بالاخره کرزی هیأتی به گردیز فرستاد و از پاچا خان خواست که تسلیم شود اما او خندید و گفت: "کرزی کیست؟ حکومت کیست؟ آیا کرزی می تواند اینجا بیاید و مرا بکشد او باید مواظبِ سر خودش باشد."

نیرومند تر از همه مارشال فهیم بود. او گرچه خود وزیر دفاع بود ظاهراً هیچ گونه علاقه به احیای اُردوی ملی نداشت و هنوز ملیشه های خودش دور و برش بودند. او که از ایران و روسیه پول می گرفت همه راه ها برایش باز بود و اگر یک ساعت از کابل به سوی شمال می رفتی تانک های او را در میدانِ هموارِ شمالی می دیدی. اینان همه دیوانه بودند.

در دسمبر ۲۰۰۱ این همه جنگسالار از ترس فرار کرده بودند. پیش از مراسم تحلیفِ کرزی من در هوتل ویرانِ انترکانتیننتل شاهدِ جلسه جنگسالاران بودم. آنان یکی بعد از دیگر با پکپ ها و ملیشه های تفنگ بر دوش خو دبیش روی هوتل گرد آمده بودند. در داخلِ سالونِ پذیرایی؛ آنان بمباری های امریکا را که سببِ فرارِ طالبان گردیده بود زیر بحثِ گرفتند. آنان همه باهم می گفتند که قبلاً هرگز این گونه بمباران را ندیده بودند. آنان از بی ۵۲ سخت ترسیده بودند و احساس می کردند که دیگر روز های شان محدود است. تقریباً نام تمام شان در لیست سازمان های دفاع از حقوقِ بشر ثبت بود. آنان در باره گوانتانامو نیز شنیده بودند و می ترسیدند که سر و کارِ شان بدان زندان بیفتد.

اما امریکایی ها آنان را نجات دادند. زلمی خلیل زاد یک تعلیم یافته افغان - امریکایی که برای اداره ریگن کار کرده بود به حیثِ نماینده فوق العاده دوستِ بسیار نزدیکِ خود "جارج دبلیو بوش" در افغانستان بود استدلال می کرد که او چاره ای دیگر نداشت. "ما نمی توانستیم آنان را نادیده بگیریم؛ آنان بسیار مصمم بودند و ما غیر از نیروی هوایی و چند صد سرباز که کشور را آزاد کردند نیروی دیگر نداشتیم. آنان بودند که بر ضدِ طالبان جنگیدند. من وقتی به شهر محلِ زیستِ خود رفتم دوستم که مزار را آزاد کرده بود می پرسید: "ای کرزی دگه کیست؟" کسانی مانند دوستم؛ اسماعیل خان؛ محقق؛ خلیلی و فهیم بودند که زندگانی خود را در سنگرها نهادند و مؤسساتی را که ما برای دیگر نیرو ها مرکزی می پنداشتیم به وجود آوردند. "خلیل زاد گفت: "من می پنداشتم که این جنگسالاران ببر های کاغذی هستند."

به هر صورت زَل که همه او را به همین نام صدا می کنند نقش خود را در بی اهمیت نشان دادنِ قُدرتِ کرزی بازی کرد. او بسیار زود لقبِ وایسرای (نماینده تام الاختیار یک نیروی استعمارگر در مستعمره اش) را گرفت که حتی در مجالس کابینه نیز می نشست. کرزی به مشکل می توانست از حصارِ قصر بیرون آید زَل با طیاره های نظامی امریکا

در گوشه های مختلف کشور سفر و مشکلات مردم را حل و فصل می کرد و به وسیله دختران زیبا و جذاب که مردم آنان را زیبا رویان زل می نامیدند رادیو های کوکی توزیع می نمود.

"جانن پاول" رئیس دفتر "تونی بلیر" احساس می کرد که با جنگسالاران زمینه اندک کار وجود دارد. او گفته بود "دشوار است که در اینجا دست های پاک پیدا کنی!" معهذ این حقیقت که نیروهای امریکایی با جنگسالاران کار کردند و به ایشان پول دادند در میان گروه های مختلف مردم قدرت و اعتبار تازه داد. آنان مردم را می ترسانیدند که می توانند به وسیله تلفون های ستلایت حملات هوایی امریکا را برای سرکوب شان دعوت کنند. و بسیاری از اروپایی ها با انزجار تماشا می کردند که "رامسفیلد" و دیگر مأموران امریکا به ملاقات شان می رفتند؛ چنانکه گویی اینان مردان بسیار مهم باشند.

"کرس پتن" گمشده اتحادیه اروپا در ماه می ۲۰۰۲ هنگام بازدید از کابل شکایت کنان گفت: در تحکیم و افزایش قدرت حکومت مرکزی یک چیز است ولی تبانی مخفی با جنگسالاران محلی چیزی دیگر در کوتاه مدت میتوان کارهای کرد که در دراز مدت بسیار نامساعد باشد.

در حالیکه جنگسالاران با پول های که سی. آی. ای. برای شان می داد نیرومند و صاحب اعتبار می شدند دولت مرکزی ضعیف تر و مفلس تر می شد. سید طیب جواد که شغل پُر درآمد خود را به عنوان یک قانوندان رها کرده آمده بود تا در افغانستان یک پوهنتون شخصی درست کند؛ کارش به ریاست دفتر کرزی کشید سخت تکان خورده بود و می گفت: "ما در همه ریاست جمهوری یک کمپیوتر نداشتیم. یگانه چیزی که داشتیم همان لپ تاپ من بود که باخود از امریکا آورده بودم. پرنتر نداشتیم؛ من مکاتیب را بر روی اسکرین کمپیوتر می نوشتم و رئیس جمهور یا سفیر برتانیه یا امریکا آنرا بر روی همان اسکرین می خواندند و آنگاه من موتر به سوی شهر میراندم تا پرنتر پیدا کنم.

مخابره نیز دشوار بود. ریاست جمهوری چند دانه تلفون ستلایت داشت ولی اگر می خواستند ترتیب ملاقات با اشخاصی مانند براهیمی نماینده خاص ملل متحد یا معاون او "ژان آرنولد" بدهند؛ مجبور بودند برای شان پیغام رسان بفرستند زیرا که ریاست جمهوری سرویس پستی و فکس نداشت و یگانه راه ارتباط ما با جهان بیرون پرواز های آریانا بود. آریانا هر هفته دو بار به سوی دوبی پرواز داشت و من به آنان هدایت داده بودم که پیش از پرواز برای من تلفون کنند و اگر من به سندی نیاز داشتم؛ از ایشان می خواستم که با خود بیاورند." وقتی کرزی از من خواست که کتنگ های روزنامه های برتانیه را که در باره او نوشته بودند برایش بفرستم. من آن کتنگ ها را به آدرس رئیس جمهور افغانستان قصر ارگ کابل فرستادم ولی آن را به من مسترد کردند در حالیکه نوشته بودند: "گیرنده شناخته نشد."

یک مشکل عمده دیگر نیز وجود داشت. حکومت کرزی به اندازه پول کم داشت که حتی پول مواد سوخت خود را نمی توانست بپردازد حالا معاش های مأمورین که جای خود را دارد. شش کانتینر پول چاپ شده در روسیه برای طالبان به مجردی که کابل رسید به دست اتحاد شمال افتاد. آنان پول را به دولت ندادند. در جنوری ۲۰۰۲ نمایندگان شست و یک کشور در توکیو اجتماع کردند و مبلغ قابل توجه میلیارد و هشتصد ملیون برای آبادی دوباره افغانستان گرد آوردند اما اگر همین مبلغ بر بیست و پنج ملیون نفوس افغانستان تقسیم می شد برای هر افغان فقط بیست دالر می رسید و حال آن که پولی که برای بوزنیا؛ کاسوویا تیمور شرقی تهیه گردید برای هر فرد در ختم جنگ ۲۵۶ دالر می رسید. امریکا ۲۹۰ ملیون دالر یعنی کمی بالاتر از نیم؛ ایران ۵۴۰ ملیون سهم گرفت. پول مدتی نسبتاً طولانی وقت

گرفت و برخی هم اصلاً به افغانستان نرسید و برخی از کشورها نیز پول را به پروژه های مردم خود دادند و نه به دولت افغانستان.

حکومت کرزی دو صد و شست هزار مأمور غیر نظامی داشت و حال آن که در خزانه اش فقط بیست میلیون دالر وجود داشت. جواد گفت: "من به سفارت خانه های مختلف تیلیفون و از آنان پول گدایی می کردم. ما در قصر ریاست جمهوری حتی یک تشناب فعال که مهمانان در آن رفع ضرورت نمایند؛ نداشتیم. ما پول را برای ضرورت های از همین قبیل و یا موتر می خواستیم نه برای اجرای امور حکومت و تادیه معاش مأمورین."

حکومت تابع پول های اندک بود که سی. آی. آی. میداد. این پول ها را سی. آی. آی. در بکس های لباس؛ بکس های پُشتی و حتی خریطه های پلاستیکی می نهاد و به نام پول آشباح مشهور بود زیرا که مخفیانه در جاهای مختلف مانده می شد. از ۲۰۰۳ به بعد حکومت ایران نیز به اداره کرزی پول میداد و حال آنکه سال قبل "بوش" آنرا محور شرارت خوانده بود. کمبود وجوه و مخارج سبب آن می شد که حکومت نتواند اشخاص کارا و با کفایت استخدام کند. سال های جنگ تعلیم و تربیه را صدمه زده بود و در نتیجه اکثریت مردم فرصت تعلیم به دست نیاورده بودند. یگانه اداره چیان با تجربه همان ها بودند که در هنگام تسلط رژیم کمونستی از شوروی ها آموخته بودند و به واسطه همین برای بسیاری ها عناصر خوشایند نبودند. در آخر کار غرب نیز متکی بر همین اشخاص و از جمله "حنیف اتمر" گردید که پروگرام همبستگی ملی (ان. اس. پی.) را سازمان داده بود تا فقر را کاهش بدهد؛ یا "گلاب منگل" که والیی هلمند شد. کرزی خودش نیز هیچ تجربه اداری نداشت. جواد گفته است که "او سخت مأیوس کننده بود تا بدانجا که فرق بلوین و تریلیون رانمی فهمید."

جواد خود مجبور بود که مسوده قانون پس انداز را آماده کند. او میگوید: "من در این مورد جست و جو و تحقیق کردم و بهترین نمونه از چلی را یافتم و کاپی کردم و در جلسه کابینه بخدمت که تصویب شد." خلیل زاد نیز گفت که "من فشاری را که بر کرزی مستولی بود؛ احساس می کردم. او تجربه اداری نداشت و چلنج دوباره آباد کردن کشور سخت بزرگ بود ولی ظرفیت؛ دانش و تجربه مردم بسیار محدود بود. یادم می آید که در باره شخصی اعتراض کردم و او گفت: "چند نام دیگر برایم بدهید." در واقع ما بسیار نام نداشتیم. ما خارجیان از این موضوع چندان شادمان نبودیم."

جامعه بین المللی ترجیح میداد که مکتب ها آباد کند و عکس های مقبول به خارج بفرستد اما پروگرام های بی سر و صدای تربیه کارمندان دولتی هیچ کاری نکردند؛ ولی به یک منبع چشم دوخته بودند. در نخستین روز ها صد ها افغان - امریکایی مانند جواد که مشتاق کمک به کشور خود بودند بازگشتند. "ولی جامعه بین المللی هرگز یک پلان مؤثر برای تجهیز این از خارج برگشته ها نکردند. اینان همه آمادگی داشتند که با معاش از ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ دالر کار کنند و حال آنکه مشاوران بین المللی برای یک روز این مقدار پول را می گرفتند. به جای اینان قرارداد ها به مؤسساتی از قبیل (بی یرنگ پوایننت) امریکایی و آدام سمت برتانوی داده شد و آنان نیز اشخاص خود را آوردند تا وزارت ها و ادارات حکومت را اداره کنند. افغان ها خودشان کمتر مجال اظهار نظر داشتند. کیفیت مشاوران بین المللی بسیار پایین بود.

جواد شکایت داشت که: "من یک مشاور داشتم که (یواس. آی. آی. دی) او را مقرر کرده بود. روزی از او خواستم که سه مکتوب متحد المال در پاسخ مکاتیب تبریکی که به رئیس جمهور می رسید و از ما می خواستند که تصویرها یا بیرق ها برای شان بفرستیم بنویسد او در این مکتوب ها فقط تشکر می کرد و می نوشت که متأسفانه هیچ نداریم. آن

مشاور سه روز خواری کرد و من مجبور شدم آنچه را که نوشته بود اصلاح کنم و حالانکه که انگلیسی زبان مادری من نبود. در آخر برایش گفتم: "خودت برطرف استی! جواد می گوید تلفونی از (یواس.ای.آی.دی) گرفتم که بالحنی آکنده از خشم به من می گفت: ما برای استخدام این مرد شست تا هفتاد هزار دالر مصرف کرده ایم و خودت نمی توانی او را برطرف کنی. جواد جواب داده بود که "من در این دفتر برایش جای ندارم و شما می توانید او را به دُبی یا کدام جای دیگر بفرستید! بدین ترتیب بسیار پول ضایع شده رایگان از دست رفته بود.

پایان بخش سوم

ادامه دارد

بخش های اول و دوم را به لینک های پایان مطالعه فرمائید:

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Negargar_I/i_negargar_reshwae_usa_ba_jangsalaran_p.pdf

[بخش دوم](#)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Negargar_I/i_negargar_reshwae_usa_ba_jangsalaran_p۲.pdf